

صدایی که شنیده نشد و نمیشود (سر مقاله ۱۵)

صدایی که شنیده نشد و نمیشود!

سر مقاله

حسن اکبری بیرق

زمستان هرسال، به‌ویژه فاصله ۲۶ دیماه تا ۲۲ بهمن، یادآور یکی از مهم‌ترین و پرمیادترین رویدادهای قرن بیستم است. در این بازه زمانی، یکی از قدرتمندترین واحدهای سیاسی منطقه^۱ خاورمیانه و بلکه جهان، با سرعتی حیرت‌انگیز فروپاشید. انقلاب ۱۳۵۷ و سقوط نظام سلطنت در ایران، آن‌چنان غیرمنتظره بود که حتی رهبران و کارگزارانش تا چند ماه قبل از آن نیز پیش‌بینی‌اش نمی‌کردند؛ اما به هر روی این اتفاق، افتاد و به‌شدت بر سپهر سیاست بین‌الملل تأثیر گذاشت و در دفتر تاریخ خیزش‌های مذهبی-ملی، فصل نوینی گشود.

انقلاب و نظام برآمده از آن، تحت عنوان «جمهوری اسلامی ایران» از همان آغاز، با چنان بحران‌های سهمگینی روبرو شده بود که بسیاری از ناظران و اکثریت معاندان و حتی منتقدانش، به جد^۲ بر این باور بودند که فروپاشی آن در کوتاه‌مدت حتمی است؛ اما هرچه بود، آن نظام، به‌رغم فراز و فرودهای بسیار در التزام به ایدئولوژی انقلابی که برآمده از آن بود و وفاداری به آموزه‌های بنیانگذارش، پایید و اکنون چهل‌وسه‌سالگیش را گرامی‌می‌دارد.

این پایداری و پابرجایی، در حالی است که دستکم در یک دهه گذشته، نسلی از شهروندان جمهوری اسلامی ایران، که هیچ‌خاطره‌ای از دوران سلطنت پهلوی ندارند و سال‌ها پس از استقرار نظام سیاسی فعلی به دنیا آمده‌اند، با اتکا به حافظه تاریخی نه چندان قابل اعتمادی که فراورده^۳ پروپاگاندای طیف سلطنت‌طلب و مشروطه‌خواه مخالفان نظام است، سودای دوران پهلوی را در سر می‌پرورانند. نوک قلاه^۴ این کوه یخ، در اعتراضات سال‌های ۹۶ و ۹۸ با جمله «رضاشاه روح شاد» از زیر اقیانوس جامعه^۵ ملت‌ه‌ب ایران، بیرون زد و خودی نشان داد. این شعار، پدیده‌ای قابل تأمل است و معلول عواملی چند که نادیده انگاشتن آنها، عواقب منفی فراوانی خواهد داشت.

نوستالژی دوران رژیم پهلوی، در ذهن و زبان عدّه معتنابهی از جوانان و حتی میان‌سالان ایرانی، بیش از آن که معلول بزرگنمایی پیشرفت‌های آن عصر، توسط دستگاه‌های تبلیغاتی معاند، یا ثمره^۶ ناکارآمدی سامانه^۷ مدیریتی فعلی بوده

باشد، محصول استضعاف فکری نسل پس از انقلاب توسط سیاستگذارانی است که مانع نهادینه شدن اندیشه انتقادی و تفکر تاریخی در اذهان جوانانی شده‌اند که همگی در ظلّ نظام جمهوری اسلامی پرورش یافته‌اند.

واقعیت آن است که به سختی می‌توان باور کرد که جوانان تحصیل‌کرده ایرانی، صرفاً متأثر از رسانه‌های فارسی‌زبان خارج یا خشمگین و مأیوس از شیوه حکمرانی داخل، به نظام شاهنشاهی گرایش پیدا کرده و شعار «رضاشاه روحت شاد» سر داده‌باشند. ساده‌اندیشی است اگر گمان کنیم که جوانان آگاه این دوره و زمانه، ساده‌دلانه طریق ارتجاع پیموده و صرفاً از بغض این نظام به «حُبّ» آن رژیم متمایل شده‌اند. پس ایراد کار در جای دیگری است.

اگر امروزه شاهدیم که تطهیر رژیم پهلوی و افسانه‌پردازی درباره خدمات آن نظام، سکه رایج در میان ناراضیان از دستگاه حاکمه شده‌است، باید انگشت ملامت را به سوی کسانی نشانه بگیریم که در چهارده گذشته خوانشی کاملاً ایدئولوژیک، جانبدارانه و سطحی از بیش از نیم قرن حکومت پهلوی‌ها به دست داده و در تریبون‌های رسمی، رسانه، به اصطلاح ملی، کتاب‌های درسی و دیارتمان‌های دانشگاهی مربوط و غیر مربوط، سیلی از دشنام و ناسزا و تقبیح و تکذیب را نثار نظام گذشته کرده‌اند و طُرفه آنکه اخیراً به دستکاری تاریخ انقلاب و نظام دست‌یازیده و به تدریج شخصیت‌های اصیل مبارز و ستون‌های اصلی انقلاب را نیز از متون درسی زدوده‌اند. حذف تصاویر همراهان بنیانگذار جمهوری اسلامی، از پرواز انقلاب، تنها استعاره‌ای از این واقعیت تلخ است.

نتیجه ناتاریخی‌گری و سیطره قرائت «حُبّ» و بغض محور از دوران حکومت پهلوی، شعار «رضاشاه روحت شاد» است و چیزی بیش از آن. نسبت دادن تمام پلیدی‌ها و پلشتی‌های کلّ جهان هستی به یک خاندان ممکن است تا مدتی، رعایای یک قوم و قبیله را قانع کند که همه گرفتاری‌های ایران از آن خاندان است و هرچه فریاد داریم باید بر سر آنها بکشیم؛ اما این مدّت دیر نخواهد پایید و فرزندان آن رعایا به لطف تحصیلات فراگیر انشگاهی و دسترسی به منابع و مآخذ علمی، به شهروندانی آگاه و مسؤول تبدیل شده و خوانش خاصّ خود را از تاریخ خواهند داشت و به تبلیغات یکسویه اعتنائی نخواهند کرد. در این میان، البته نتیجه آن افراط‌ها در تقبیح مطلق نظام پیشین، تفریط در دیدن کاستی‌هایش و تکریم مطلق آن خواهد بود و حتی به شکلی هیستریک حسّ نوشتالژی آن عصر را در اذهان برخی جوانان بیدار خواهد کرد. این در حالی است که حجم خطاها و ناراستی‌های رژیم پهلوی آن‌مایه بود که در سایه یک مطالعه روشمند و دیدی انتقادی، بتوان حکم به زوال آن به دست ملت داد. به دیگر سخن، مشروعیت و مقبولیت و حتی کارآمدی نظام سلطنتی سابق، به حدّی نازل بود که نسل جدید را با بیانی منصفانه قانع کرد که انقلاب ۵۷ سرنوشت ناگزیر آن سیستم بود؛ اما جلوگیری عامدانه از ارائه روایتی واقع‌گرایانه از آن دوره و نادیده گرفتن برخی سیاست‌های درست و منطقی آن عصر، در گفتار رسمی نظام فعلی، پرسش تعداد پرشماری از شهروندان جمهوری اسلامی ایران را برانگیخته

است که: «آیا پهلوی‌ها حتی یک کار درست انجام نداده بودند؟» تردیدی نیست که اگر ما خودمان به خوانش روشمند تاریخ همت نگماریم، دیگران به انگیزه‌های متفاوت، قرائتی گاه باژگون از تاریخ این مرزبوم ارائه خواهند کرد و ای بسا مقبول‌تر نیز خواهد افتاد. درست به همان دلیل که ممنوعیت تحقیق درباره «هولوکاست» در اروپا، یک قانون غیرخردمندانه است، ممانعت از گزارش انتقادی خدمت و خیانت نظام‌های پیشین، از هخامنشیان گرفته تا سامانیان و از سلاجقه گرفته تا جمهوری اسلامی، امری است غیرعاقلانه و درازمدت برای تکتک ایرانیان بحران هویت به بار خواهد آورد. اگر دستگاه تبلیغاتی حاکم، در هر دوره‌ای اصرار بورزد که همه نظام‌های پیشین، خائن و جانی و دزد و غارتگر بوده و فقط «ما خوبیم!»، طبیعی است که شهروندان آن نظام، احساس بسیار بدی نسبت به هویت تاریخی خود پیدا کرده و گردوغبار حقارت بر روی آن جامعه خواهد نشست که به تعبیر شریعتی درباب فیلسوفان، گویی ما «پُرفیوزانی بیش در طول تاریخ» نبوده‌ایم!

قوه عاقله هر سیستم حکومتی، حداقل باید نسبت به این دو امر بنیادین، خودآگاهی داشته باشد؛ نخست، از نفی مطلق گذشتگان بپرهیزد چرا که اولاً این رفتار غیراخلاقی منجر به اثبات مطلق خود نمی‌شود و ثانیاً راه را باز می‌کند که آیندگان نیز درباره نظام فعلی همان داوری مغرضانه را داشته باشند؛ نکته نغزی که حتی ۱۴۰۰ سال پیش مولای متقیان، به عنوان حاکم نظام اسلامی، بدان تفتن داشته و کارگزار خود، مالک اشتر، را نسبت به آن هشدار داده است که: «... و مالک! بدان که من تو را به شهرهایی می‌فرستم که دستخوش دگرگونیها گردیده، گاه داد و گاه ستم دیده، و مردم در کارهای تو چنان می‌نگرند که تو در کارهای والیان پیش از خود می‌نگری، و درباره تو آن می‌گویند که درباره آنان می‌گویی...» (نهج البلاغه، نامه ۵۳، ترجمه شهیدی). امام علی، درباره حاکمی همچون عمرو عاص، که برکنارش کرده بود، حاضر نشد به نحو مطلق داوری کند و حتی در منشور خود به حاکم بعدی، از عدل و داد حکومت پیشین نیز در کنار جور و ستمش یاد کرد. پس سیاه‌نمایی مطلق پیشینیان، در تعارض آشکار با سیره حضرت علی است که ما داعیه پیروی از او را داریم. نتیجه این رفتار، چیزی نیست جز به مُحاق رفتن حقیقت و بحران هویت.

نکته دوم نیز آن است که تن ندادن به اصلاح امور و تصحیح سیاست‌ها و پای فشاری دگماتیک و لجوجانه به روش‌های ناکارآمد جاری، که آزمون تاریخی خویش را پس‌داده‌اند و بی نتیجه بودن و بلکه زیان‌باریشان بر همگان ثابت شده است، باعث زوال تدریجی و ای بسا ناگهانی یک سیستم می‌شود که قطعاً زحمات زیادی برای استقرار آن کشیده شده است. اگر دانش و معرفت مدرن، یک ارمغان برای بشر جدید داشته باشد، این است که: «سرنوشت حتمی آنها که تغییر نمی‌کنند، نابودی است».

سالگرد پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، فرصت مغتنمی است برای بازاندیشی درباره دستاوردهای آن انقلاب و نظام منتج از آن؛ اما دریغا که هر سال بیش از سال

قبل، شاهد پمپاژ شعارهای بی‌محتوا از تریبون‌ها هستیم؛ شعارهایی که حتی قائلان بدانها را قانع نمی‌کند. این همان پدیده‌ای است که به درستی می‌توان نام «بحران دستاورد» بر آن نهاد. به هر روی، این پارادایم تکراری باید تغییر کند. لازم است به طور مستمر، متخصصان امر، اعم از جامعه‌شناسان، مؤرخان، فیلسوفان و در یک کلام اهل نظر، بی‌آنکه خوشامد و بدآمد این و آن را رعایت کنند، به تشریح زمینه‌هایی که منجر به انقلاب شد پرداخته و نتایج مثبت و منفی آن را بررسی کنند تا حال و آینده با این پرسش ملامتگرانه، نسل جدید مواجه نشوند که: «اصلاً چرا انقلاب کردید؟!»

ثمره، ترویج کلان‌روایت‌های یکطرفه از انقلاب، توسط هر دو سوی قضیه، سردرگمی چندین نسل از ایرانیانی است که در داخل کشور با انواع و اقسام دشواری‌هایی دست و پنجه نرم می‌کنند که شایسته آن نیستند. همینان در تحلیل نهایی، انقلاب و نظام را باعث و بانی این همه درد و رنج می‌انگارند. اگر از نظر عقلای قوم، این تحلیل، درست است، باید با حاکمیت به نحوی منطقی وارد گفتگو شد که سیاست‌ها، استراتژی‌ها و تاکتیک‌های خود را به گونه‌ای تغییر دهد که مشقّت کمتری را به شهروندان خود تحمیل کند؛ و اگر این تحلیل، درست نیست و تمام گرفتاری‌های ما از امریکا و اسرائیل و نظام پیشین است، در این صورت نیز حاکمیت باید وارد گفتگوی اقناعی با جامعه شده، با زبان علم و دانش و خرد و نه زبان ایدئولوژیک و حقه‌جان، دشواری‌های اصلی را که رنجی بی‌پایان برای مردم این سامان به ارمغان آورده است، تشریح نماید.

واقع امر، آن است که علت و دلیل اصلی سقوط رژیم سابق، نشنیدن صدای عقلای مملکت و ملت و دلسوزان مملکت بود که یک مورد آن، اندازها و هشدارهای کسانی همچون علی اسدی و مجید تهرانیان، است که اخیراً به کوشش عباس عبدی و محسن گودرزی در کتابی تحت عنوان «صدایی که شنیده نشد» منتشر شده است. همچنین کتاب ارزشمند زنده‌یاد هُدی صابر، «فروپاشی»، با شیوه‌ای علمی، بحران‌ها، تضادها و ناکامی‌های نظام پیشین را بر آفتاب افکنده است. نسل جوان ایران که درصد عمده‌ای از ایشان واجد تحصیلات دانشگاهی هستند، اگر بخواهند با صرف نظر از نحوه مدیریت کارگزاران فعلی و از منظری وسیع‌تر درباره کارنامه پهلوی‌ها داوری کنند، باید علاوه بر مطالعه عمیق و گسترده، به‌ویژه درباره علل وقوع انقلاب، با درس‌آموزی از گذشته و نگاهی به آینده، صدای خیرخواهی خود را به نحوی خردمندانه و نه احساسی، بلند کرده و مسؤولانه و دلسوزانه، در بهبود امور فردای ایران سهیم شوند و از یاد نبرند که رژیم پهلوی اگر بی‌عیب و نقص بود اصلاً انقلابی اتفاق نمی‌افتاد و اگر کوشش را به روی ناصحان نمی‌بست و به‌موقع اصلاحات ساختاری را شروع می‌کرد، شاید هم‌اکنون نیز پابرجا بود و نسل‌های بعدی دچار گرفتاری‌های پرهزینه نمی‌شدند.

مسئولان امر نیز باید در سالگرد استقرار نظام جمهوری اسلامی، درنگی متأملانه نموده و پشت سر خود را بنگرند تا در پیش رو مرتکب خطای حاکمان سابق نشده و با شنیدن صدای عقلا و خردمندان، تا دیر نشده ساختارهای معیوب فعلی را

هدف نقد روشمند و سپس اصلاح و تغییر ضابطه‌مند قرار دهند. در غیر این صورت، چشم‌انداز چندان امیدوار کننده‌ای در آینده ایران متصور نیست.

افسوس که نه تنها همین صداها، خیرخواهانه در مدیریت کلان کشور گوش شنوایی پیدا نمی‌کند، بلکه در مجلس شورایایی که باید از اراده اکثریت ملت نمایندگی کند نیز خریداری ندارد؛ مجلسی که بی‌توجه به تجربه‌های شکست خورده و مصیبت‌بار پیشین در ممنوعیت نوار کاست و ویدئو و ماهواره و... کمر به محدودیت اینترنت با اسم بی‌مسمای «صیانت» بسته و آنگاه که با سیل بنیان‌کن اعتراضات شهروندان روبرو شد، پروژه اجرای تدریجی طرح بی‌خردانه و نیاندیشیده خود را با کاهش سرعت اینترنت کلید زده‌است. اگر هزار و یک دلیل کارشناسانه برای ضدمردمی بودن این طرح می‌آوردیم به اندازه این جمله مهرداد ویسی، دبیر کمیسیون صیانت از فضای مجازی، مؤثر نبود که: «سگ‌های قلاده‌بند غربگرا از طرح صیانت می‌ترسند». طنز ماجرا آنجاست که ایشان برای توجیه سخن توهین‌آمیز خود، دست به همان غریب‌ها شده، منبع تعبیر خود را رئیس سابق سازمان سیا اعلام می‌کند! آنچه مسلم است، طراحان این پروژه ضدامنیتی، نه مسأله‌ای با کسب و کارهای اینترنتی دارند و نه مشکلی با تبلیغ ایدئولوژی مطلوبشان از طریق فضای مجازی دارند؛ آنچه آنان را می‌ترساند، صرفاً خاصیت آینگی و ویژگی آگاهی بخشی آن است؛ چرا که در سال‌های اخیر تنها از همین طریق، پرده از روی چندین رفتار غیراخلاقی و غیر قانونی و اختلاس‌های خرد و کلان ایشان برداشته شده‌است. این قبیل رفتارها، محصول درس نگرفتن از تحولات ادوار اخیر و ناکامی‌های پیدرپی در اعمال سیاست‌های تنگ‌نظرانه است که هزینه تاریخی آن را باید ملت نجیب ایران بپردازد.

هرکه نامخت ازگذشت روزگار
نیز ناموزد ز هیچ آموزگار